

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

گفتیم روی نظریه مرحوم نائینی تزامم بر شش قسم است و تا به حال دو قسم از اقسام تزامم بررسی شد. يك قسم آنجایی که تضاد بین متعلقین هست و تضاد اتفاقی است، دوم آنجایی که واجبین عنوان طولیین را دارند در این دو قسم بحث ترتب هم گذشت. اما در قسم سوم که در فوائد الاصول صفحه 383 در جلد اول و در اجود التقريرات جلد دوم صفحه 106 عنوان شده این هست که آیا بین مقدمه و ذي المقدمه بر فرض اینکه در يك موردی تزامم واقع بشود آیا بین اینها ترتب جریان دارد یا خیر؟ اگر يك ذي المقدمه ای که عنوان واجب را دارد بر يك مقدمه ای که آن مقدمه عنوان حرام را دارد متوقف باشد مثلاً نجات جان يك انسان متوقف باشد بر ورود و تصرف در يك زمین غصبی که اینجا يك فعل واجب بر يك فعل حرامی توقف دارد یا اگر فعل واجب بر ترك يك واجب دیگر توقف داشته باشد خوب در اینجا تزامم به وجود می آید و مقدمه ولو عنوان مقدمه حرام را دارد اما چون ذي المقدمه اهم است اینجا این مقدمه باید انجام بشود و این شخص وارد زمین غصبی بشود برای نجات جان يك انسانی، بحث این است که آیا بین این ذي المقدمه و این مقدمه که حالا تزامم بینشان برقرار است آیا اینجا هم قانون ترتب جریان دارد یا نه؟ قانون ترتب به این نحو که اگر شخص ذي المقدمه را عصیان کرد مقدمه بر همان حرمت خودش باقی بماند این مقدمه اگر برای رسیدن به این ذي المقدمه است خوب عنوان وجوب غیری را پیدا می کند می شود واجب غیری، و اگر بر فرضی که این بنای انجام ذي المقدمه را ندارد آیا این مقدمه بر حرمت خودش به نحو ترتبی باقی می ماند یا خیر؟ اینجا باز مرحوم نائینی فرمودند ما باید در دو مقام بحث بکنیم، مقام اول در فرضی که مقدمه زماناً متقدم است بر ذي المقدمه و مقام دوم فرضی است که مقدمه مقارن است با ذي المقدمه اما مقام اول می فرمایند به نظر ما اینجا ترتب جریان دارد برای اثبات این مدعا سه جهت را ذکر می کنند تا به این مدعا برسند:

جهت اولی

می فرمایند تزامم در اینجا در فرضی است که ملاك ذي المقدمه از ملاك این مقدمه اهم باشد اما اگر فرض کردیم در يك جایی ذي المقدمه ملاكش اهم نیست مثلاً ملاكا با این مقدمه مساوی است اینجا اصلاً این مقدمه اتصاف به وجوب غیری پیدا نمی کند. مقدمه در این مثال که يك فعل واجبی متوقف بر يك فعل حرامی هست این مقدمه حرام در صورتی اتصاف به وجوب غیری پیدا می کند که ملاك در ذي المقدمه اهم باشد، اما اگر اهم نبود اینجا مقدمه بر همان حرمت خودش باقی می ماند بله، در مقدماتی که عنوان مباح یا مستحب یا مکروه را دارد، همین که يك مقدمه مباهی مقدمه واقع شود برای يك فعل واجب، اینجا دیگر نیازی نیست که ما بیایم بگوییم این فعل واجب و این ذي المقدمه اهم از این باید باشد، اگر يك مقدمه مستحبی مقدمه برای يك واجبی واقع شد ما لازم نیست که بیایم بگوییم این ذي المقدمه باید اهم باشد، چرا؟ چون اصلاً مستحب، مباح، مکروه اینها صلاحیت و قابلیت تزامم با واجب را اصلاً ندارند نمی توانند مزاحمت بکنند مسأله اهمیت در فرضی است که مسأله مزاحمت مطرح باشد. پس این جهت اولی که شرط اتصاف مقدمه حرام به وجوب غیری آن است که ذي المقدمه اهم از او باشد.

جهت دوم

می فرمایند ما در بحث مقدمه واجب آنجا گفتیم که مقدمه ای که ذاتاً حرام است این نمی شود به صورت مطلق ما بگوییم

متصف به وجوب بشود. الان براي نجات يك انساني كه دارد غرق مي شود بايد وارد زمين غير بشويم تصرف در ارض غير بكنيم كه اين تصرف حرام است.

يك كسي هم دارد غرق مي شود آيا مجرد اينكه تصرف در ارض غير مقدمه است في الواقع براي انقاذ غريق آيا مجرد اين سبب مي شود كه اين اتصاف پيدا كند به وجوب مقدمي و وجوب غيري مطلقا؛ يعني بگويم اين تصرف در اين زمين ديگر جايز است اعم از اينكه تو بخواهي انقاذ غريق بكني يا انقاذ غريق نكني.

مي فرمايند ما در بحث مقدمه واجب آنجا گفتيم ذوق و اعتبار عقلائي اباي از اين معنا دارد كه در چنين مواردی مقدمه حرام را به صورت مطلق حكم به وجوب بكنند، لذا صاحب معالم آمد شرط اتصاف مقدمه به وجوب غيري را ارادة ذي المقدمه قرار داد، فرمود كه اگر كسي اراده كند ذي المقدمه را انجام بدهد، اينجا مقدمه به صرف همين اراده ولو اينكه در عالم خارج هم واقع نشود، به صرف اينكه اراده دارد انجام و اتيان ذي المقدمه را پس اين مقدمه متصف به وجوب غيري مي شود.

مرحوم شيخ انصاري آمدند قصد توصل را معتبر كردند، قصد وصول به ذي المقدمه را صاحب فصول آمدند فرمودند بايد براي اتصاف مقدمه به وجوب غيري مقدمه، مقدمه چه باشد؟ موصله باشد. به حسب واقع اين مقدمه واقعا و خارجا ما را برساند به ذي المقدمه.

نائيني مي فرمايند ما در جاي خودش همه اين مباني را خدشه كرديم و آمديم يك مسلك ديگري را ذكر كرديم نه اراده نه قصد توصل نه موصله بودن. گفتيم وجوب اين مقدمه در فرضي است كه و در رتبه اي است كه وصول به ذي المقدمه باشد. در اين حال است مسالة قيديت و مسالة شرطيت نيست، عقلاء وجوب را براي مقدمه زماني اعتبار مي كنند كه به حسب واقع وصول در كار باشد، اما اگر وصول در كار نبود در اينجا ديگر وجوبي را براي مقدمه اعتبار نمي كنند.

آنوقت اينجا مرحوم نائيني مي فرمايند همين جا حالا ما مسالة اشكال را در اينجا بايد مطرح بكنيم، بگويم الان يك مقدمه اي ذاتا حرام است تصرف در زمين غير ذاتا حرام است، اين مقدمه اگر بخواهد متصف به وجوب غيري شود، اين در اين حال است كه به حسب واقع وصولي هم به ذي المقدمه باشد اما اگر وصولي به ذي المقدمه نباشد در اين فرض اينجا اين مقدمه عنوان وجوب را ندارد. مي فرمايند كه در اينجا دو تا اشكال مطرح مي شود. كه اگر ما اين دو تا اشكال را بتوانيم حل بكنيم مسالة ترتيب تصويرش روشن مي شود.

يك اشكال اين است كه بالاخره اين مقدمه الان شده محل اجتماع دو حكم متضاد يكي وجوب يكي حرمت، اين يك اشكال دوم اينكه اينجا وجوب مقدمين بايد مشروط به شرط متاخر باشد چرا؟ چون شما مي گوييد اگر اين مقدمه بخواهد وجوب پيدا بكنند در فرضي است كه در واقع وصول به ذي المقدمه محقق بشود، پس اين وجوب مقدمه مشروط مي شود به يك شرط متاخر ايشان مي فرمايد ما اگر بتوانيم اين دو تا اشكال را حل بكنيم، ديگر جريان ترتيب خيلي روشن مي شود. براي حل اين دو اشكال مي آيند در جهت ثالثه (عرض كرديم در سه جهت ايشان بحث مي كند. در جهت ثانيه در آخر جهت ثانيه دو اشكال را مطرح فرموده در جهت ثالثه مي آيند حل اشكال را مي كنند. البته اين بياني را كه امروز دارم عرض مي كنم تماما از فوائد الاصول چون در اينجا روشن تر بحث كرده).

جهت سوم:

فوائد الاصول در جهت ثالثه مي فرمايند ما در مقدمه چهارم، از مقدمات بحث ترتيب آنجا آمديم براي شما يك مطلبي را ذكر كرديم و آن مطلب اين بود كه آيا هر دليلي نسبت به امتثال و عصيان خودش اطلاق دارد يا ندارد، الان شارع مي فرمايد صل، صل يعني نماز واجب است، آيا اين وجوب صلاه نسبت به امتثال اين وجوب و نسبت به عصيان اين وجوب آيا اطلاقي دارد يا ندارد؟

اگر در ذهن شریفتان باشد این هم از تقسیمات مرحوم نائینی بود قبل از ایشان هم کسی این مساله را مطرح نکرده که ما يك اطلاق و تقييد ذاتي داریم، و يك اطلاق و تقييد لحاظي و نتیجه‌اي داریم که به آن مي گوييم نتیجه الاطلاق يا نتیجه التقييد فرمودند که در انقسامات اوليه که انقسامات اوليه يعني انقساماتي که قبل از تعلق امر در نظر مولا قابل آن انقسامات هست در انقسامات اوليه اطلاق و تقييد به صورت ذاتي است، خدا مي خواهد نماز را واجب کند قبل از اينی که اين نماز واجب باشد، قبل از اینکه وجوب بيايد اين نماز را مي تواند با سوره در نظر بگيرد مي تواند بدون سوره در نظر بگيرد، مي تواند مقيد به قنوت در نظر بگيرد مي تواند مطلق در نظر بگيرد، در انقسامات اوليه اطلاق و تقييد ذاتي است، اما در انقسامات ثانويه، چون خود دليل قابليت اطلاق ندارد، ما مي گفتم که اگر مولا با دليل ديگر بيايد بيان کند که مقصود من از اين دليل اطلاق است، اين مي شد نتیجه الاطلاق يا مي گفت با دليل ديگر مقصود من از اين دليل صلاه با قصد قربت است، انقسامات ثانويه يعني آن تقسيماتي که متفرع بر امر است، بايد اول وجوب بيايد بعد بگوييم خوب آقا اين وجوب آيا با قصد قربت امتثالش با قصد قربت است يا قصد قربت در آن دخالي ندارد، فرمودند در انقسامات ثانويه ما از راه نتیجه الاطلاق و نتیجه التقييد آن هم از راه دليل ديگر وارد مي شويم.

خوب مي فرمايند که اين مساله اطلاق و تقييد لحاظي در آنجايي است که ما اطلاق و تقييد را نسبت به خود واجب بخواهيم در نظر بگيريم بگوييم آقا اين صلاتي که مولا واجب کرده از نظر قصد قربت و عدم قصد قربت به چه شکلي است؟ اما مي فرمايند اگر يك واجبي را نسبت به يك واجب ديگر در نظر گرفتيم چطور؟ آنجا ديگر اطلاق و تقييد ما لابد منه است يعني يك صلاه داریم يك ازاله داریم، اين صلاه نسبتبه عصيان و امتثال خودش گفتيم معنا ندارد، اطلاق نسبت به عصيان و امتثال خودش عصيان و امتثال هم مثل قصد قربت از تقسيمات ثانويه است، نمي توانيم بگوييم صلاه واجب است مطلقا اعم از اينکه اين وجوب را شما امتثال کنيد يا عصيان بکنيد، اطلاق و تقييد در خود واجب نسبت به انقسامات ثانويه گفتيم محال است، اما نسبت به واجب ديگر چطور؟

نسبت به واجب ديگر مسلم راه دارد و لذا مي گوييم آقا وقتي مي گوييم صلاه واجب است يعني مطلقا چه ازاله را امتثال بکني چه ازاله را امتثال نکني، ازاله واجب است اين هم مطلق است مطلق است يعني چه صلاه را امتثال بکني چه صلاه را امتثال نکني، مي فرمايند اينی که گفتيم اطلاق و تقييد در خود در واجب محال است نسبت به امتثال، و عصيان نسبت به خود واجب است اما نسبت به واجب ديگر اينچنين نيست، خوب اين حرفها را قبلا زدند همه را، اما در اینجا مي فرمايند اينی که دو تا واجب صلاه و ازاله هر کدام نسبت به امتثال و عصيان ديگري اطلاق دارد، حالا به شما بگوييم اين در جايي است که دو تا واجب مستقل باشد، دو تا واجب هر دو نفسي باشند اما اگر از اين دو تا واجب يك واجب نفسي و مستقل بود، واجب ديگر غيري بود، يك واجب نفسي بود ديگري تبعي بود، اینجا باز نمي شود اين حرف را ما بزنيم.

خوب عنايت بفرماييد، در مقام بيان اين هستند که با مثال روشن بکنيم، در ازاله و صلاه ما مي توانيم بگوييم که صلاه واجب است مطلقا چه ازاله را بياوري چه نياوري چه امر به ازاله را اطاعت بکني چه عصيان بکني؟ و هكذا بگوييم ازاله واجب است، مطلقا چه صلاه را بياوري چه صلاه را نياوري، اما در صلاه و مقدمه صلاه چطور؟

در صلاه و مقدمه صلاه اين حرفها را ديگر نمي شود زد ولو دو تا واجب هستند اما در آنجايي که احد الواجبين عنوان مقدميت را دارد، مقدمه اطلاقا و اشتراطا تابع ذي المقدمه است. اگر ذي المقدمه نسبت به چیزی مطلق بود مقدمه هم نسبت به او مطلق است اگر ذي المقدمه نسبت به چیزی مشروط بود مقدمه هم همينطور اگر ذي المقدمه نسبت به چیزی مهمل بود، مقدمه هم نسبت به او چي هست؟ مهمل است.

خوب اینجا را عنايت بفرماييد. الان ما مي گوييم که يك مقدمه‌اي داریم، يك ذي المقدمه‌اي داریم بنام انقاذ غريق، يك مقدمه حرامي دارد، تصرف در ارض غير است، خوب آن حرفي که بين صلاه و ازاله بود آن حرف اینجا نيست، يعني نمي توانيم بگوييم انقاذ غريق واجب است. مي خواهي مقدمه را بياور مي خواهي مقدمه را نياور، از اين طرف نمي توانيم بگوييم تصرف در ارض غير واجب است مي خواهي ذي المقدمه را بياور مي خواهي ذي المقدمه را نياور، نمي شود اين حرف را زد، چرا؟ چون مقدمه

اطلاقاً و اشتراطاً تابع ذي المقدمه است، حالا مي آييم سراغ ذي المقدمه، ذي المقدمه گفتيم نسبت به خودش چي دارد؟ اهمال دارد.

يعني وقتي مي گوييم صلاه واجب است نسبت به اينكه آيا صلاه را اطاعت كني يا عصيان كني، نسبت به اين اهمال دارد نمي توانيم بگوييم نسبت به اين مطلق است نه مي توانيم بگوييم نسبت به اين مقيد است نسبت به امتثال و عدم امتثال خودش اهمال دارد، حالا كه اهمال داشت، ما مي گوييم اين مقدمه وجوبش كه عنوان وجوب مقدمي را دارد؟ از اين جهت مثل ذي المقدمه است يعني نسبت به امتثال و عدم امتثال نمي توانيم بگوييم اطلاق دارد، اطلاق ندارد اما اهمال دارد، نتيجه چه مي شود؟

نتيجه اين مي شود كه نائيني مي فرمايد ما مي گوييم كه وجوب مقدمي در آن رتبه اي است كه مي خواهد وصول به ذي المقدمه بشود، اما در آنجايي كه وصول به ذي المقدمه نيست، در اين رتبه ديگر وجوب مقدمي در كار نيست، با اين بيان مي فرمايند اشكال اول دفع مي شود، اشكال اول اين بود كه آقا در اين مقدمه حرام حرمت و وجوب با هم جمع شده، حرمت چون تصرف در زمين غير حرام است وجوب چون اين تصرف مقدمه شده براي ذي المقدمه، نائيني مي فرمايد ولو زماناً با هم جمع شدند اينها الان در يك زمان واحد وجوب و حرمت در اين مقدمه اجتماع پيدا کرده، اما چون اختلاف رتبي دارند مانعي ندارد، يعني مي گوييم آقا وجوب در فرض وصول به ذي المقدمه است، حرمت در رتبه عدم وصول به ذي المقدمه است، وجوب غيري در فرضي است و در ظرف وصول به ذي المقدمه است، حرمت در ظرف ياس از ذي المقدمه است، لذا اجتماعي ندارند.

يعني اجتماعشان جمع بين ضدين نمي شود، چون اختلاف رتبي اينجا موجود است و اما مي فرمايند اشكال شرط متاخر مي فرمايند شرط متاخر را ما در اينجا چاره اي نداريم قبول بكنيم اينجا چند تا مطلب كنار هم است كه عقل مي گويد بايد در اينجا شرط متاخر پذيرفته بشود:

يك مطلب اين است كه ما آمديم گفتيم كه مقدمه مطلقاً متصرف به وجوب نمي شود. اگر كسي بخواهد برود تو زمين غير تفريح بكند، نمي خواهد برود كسي را نجات بدهد اينجا تصرف در ارض غير متصرف به وجوب نمي شود. نکته دوم گفتيم اين وجوب در رتبه وصول است، اما در آنجايي كه وصول به ذي المقدمه نيست، نه، و نکته سوم اين است كه ما خارجاً مي دانيم مقدمه تنقسم الي قسمين بعضي از مقدمات ذي المقدمه پشت سر او در مي آيد، بعضي از مقدمات ذي المقدمه پشت سر او در نمي آيد، نائيني فرموده اين سه تا مطلب را اگر كنار هم گذاشتيم عقل مستقلاً مي گويد اينجا اگر وجوب مقدمه مشروط به اين شرط متاخر باشد اشكالي ندارد، به عقل مي گوييم كه جناب عقل اين مقدمه، خوب نمي شود مطلقاً متصرف به وجوب باشد، آدم برود تو زمين غير براي تفريح، نرود براي انقاذ غريق گفت عقل مي گويد نه اينجايي كه براي تفريح مي روي اينجا مقدمه وجوب غيري ندارد.

به عقل مي گوييم اين مقدمه خارجاً تنقسم الي قسمين در بعضي از موارد مقدمه بعد از او در مي آيد در بعضي از موارد ذي المقدمه بعد از او واقع نمي شود، به عقل مي گوييم وجوب اين مقدمه هم در همان رتبه وصول به ذي المقدمه است، عقل مي گويد اين مطالب همه كه كنار هم مسلم است پس وجوب غيري مقدمه اگر مشروط بشود به آمدن ذي المقدمه به نحو شرط متاخر اين اشكالي ندارد.

نتيجه اين است كه مرحوم نائيني با اينكه شرط متاخر را عقلاً محال مي داند، اما تا به حال اين مورد دوم است كه ايشان ملتزم به شرط متاخر شده و گويا مي خواهند در اينجا بفرمايند در اينجا هم ما دليل خاص داريم بر شرط متاخر و دليل خاص ما عقل است كما اينكه در همان قسم ثاني كه در واجبين طولبين بود آنجا هم مسأله عقل را مطرح مي كردند و براي تعقب از دليل خاصي به نام عقل استفاده مي كردند، اين خلاصه بيان ايشان در مقام اول مقام دوم را هم عرض مي كنيم فردا و نتيجه مي گيريم.